



# فلسفہ اسلامی

استاد امینی نژاد

# فهرست

|    |                               |
|----|-------------------------------|
| ۳  | تتمه بحث علیت .....           |
| ۴  | حرکت .....                    |
| ۴  | ثابت .....                    |
| ۶  | متغیر .....                   |
| ۷  | تغیّر .....                   |
| ۷  | تغیر دفعی .....               |
| ۸  | تغیر تدریجی (حرکت) .....      |
| ۸  | امتداد .....                  |
| ۸  | امتداد ثابت .....             |
| ۱۰ | امتداد سیال .....             |
| ۱۲ | حرکت؛ توسّطی یا قطعی .....    |
| ۱۲ | ابتدا و انتهای حرکت .....     |
| ۱۶ | مسافت حرکت .....              |
| ۱۹ | حرکت جوهری .....              |
| ۲۱ | حرکت جوهری افقی و عمودی ..... |

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

## تتمه بحث علیت

ما در بحث علیت برخی مسائلی که مطرح کردیم یعنی اشتراک معنوی وجود، اصالت وجود تشکیک وجود مسئله چهارم علیت بود. در خود بحث علیت مطالب فراوانی مطرح شد، باز مطالب خیلی فراوان تری هست که ما به آن‌ها نپرداختیم مثلاً از جمله بحث‌هایی که هست این است که علت اقوای از معلول است یعنی همیشه علت به لحاظ وجودی قویتر از معلولش باید باشد حتی مساوی هم نمی‌تواند باشد باید اقوا باشد. این یکی از بحث‌هایی است که در علیت مطرح است و ما مطرحش نمی‌کنیم.

یا از جمله بحث‌هایی که در مسئله علیت است بحث قاعده الواحد است. قاعده بسیار پراهمیت و اثرگذار، قاعده الواحد، قاعده الواحد فقط دارد فهرست قضیه را می‌گوییم. قاعده الواحد یعنی اگر شما علتی داشته باشید که بسیط محض باشد، یا اگر علتی داشته باشید دارای جهت‌های متنوع باشد، علت از جهت واحد جز معلول واحد از خودش پدید نمی‌آورد. خیلی این قاعده بسیار پراهمیتی است اثرگذار شده در الهیات بالمعنی الاخص و در تمام فرایندهای علیت عمل می‌کند. خوب مخالفت‌هایی از سوی کسانی که متخصص در این فضاها نیستند صورت گرفته، ولی این‌ها به لحاظ اینکه تصور صحیحی از این قاعده صورت نگرفته است.

الان فرض کنید در دانش‌های متعدد چه در علوم انسانی چه در علوم تجربی اگر مشاهده بکنید ما مثلاً اشیا و علت‌هایش را کشف کردیم، اگر یک اتفاق جدیدی بیافتد، این را مستند به همان علت قبلی نمی‌کنیم دنبال یک علت جدید می‌گردد این بر اساس قاعده الواحد است. چون اگر می‌شد از یک چیز با همان جهت واحدی که دارد دو تا چیز متباین سر بزند و صادر بشود خوب می‌گفتیم تا حالا این یک حقیقت را پدید آورده من بعد همان یک علت عامل شیء دیگر را هم متحقق بکنند. این کار را نمی‌کنیم می‌گوییم حتماً یک عامل جدیدی اینجا شکل گرفته ما چنین چیزی تا حالا نداشتیم. این علت علت شکل‌گیری چنین معلولی است. در این پدیده نداشتیم دنبال یک علت جدید می‌گردیم این بر اساس قاعده الواحد است من نمی‌خواهم واردش بشوم، والا هم براهین استدلال‌هایش و هم قلمرو جریانش و هم در چنین نظام هستی چه تأثیری گذاشته، در مباحث الهیاتی چه تأثیری گذاشته تا آخر ما این‌ها را بحث نکردیم

از جمله قواعدی که در علیت هست قاعده سنخیت است یعنی علت و معلول نمی‌توانند دو چیز متباین باشند حتماً باید هم سنخ باشند. این هم سنخی چه معنایی دارد خیلی بحث‌های خوبی در مسائل و مباحث و آثار فلسفی طرح شده که باید

تعقیب بشود. مثلاً ما راجع علت مادی خیلی بحث نکردیم راجع علت صوری خیلی بحث نکردیم خیلی بحث‌های علت غایی را طرح نکردیم گرچه فضای کلی و مباحث اجمالی آن را اشاره کردیم ولی خیلی بحث‌هایش مطرح نشد.

یا فرض کنید یکی از بحث‌هایی که در مسئله علیت وجود دارد بحث فاعلیت قریب است یعنی فاعل مباشر و غیر مباشر. فاعلیتهای طولی است یعنی چند فاعلی می‌شود یک چیز چند فاعل در آن عمل کند می‌گوییم به نحو عرضی امکان ندارد ولی به نحو طولی امکان پذیر است. این‌ها بحث‌هایی است که مطرح نکردیم من فقط می‌خواهم بگویم فهرستی از این دست مباحث داریم که ما واردش نشدیم.

## حرکت

آنچه الان می‌خواهیم مطرح کنیم به عنوان مسئله پنجم، ما مسئله علیت را پشت سر گذاشتیم به عنوان مسئله پنجم یک تبیینی از شمای کلی موضوع حرکت از نگاه فلسفی است یک مقدار این فضا برای دوستان روشن بشود ممکن است در بحث‌های آتی ما بتوانیم از آن استفاده کنیم.

## ثابت

ببینید از منظر فلسفی اشیا و موجودات عالم به دو دسته تقسیم می‌شوند یک دسته اشایی هستند که من این تعبیر را برایشان می‌کنم اشای یک وضعیتی هستند یعنی دو وضعیت ندارند یک وضعیت دارند. در اصطلاح فلسفی به این‌ها می‌گویند اشای ثابت، اشایی که فعلیت محض دارند، دیگر هیچ گونه تغییر و تحولی در آن‌ها معنا ندارد اشای یک وضعیتی. مثلاً حالا راجع اینکه چه مصادیقی اینگونه هستند می‌شود بحث‌هایی کرد، این هیچ فرقی ندارد ممکن است یک چیز بسیار ضعیف باشد ولی تغییر در آن معنا نداشته باشد. این می‌شود یک شیء ثابت یک وضعیتی.

در ارتباط با نظام هستی آن موردی که مورد اتفاق همه است که یک حقیقت یک وضعیتی هست، خداوند متعال است. یعنی واجب الوجود این چیز مهمی است یعنی در فضاهاى الهیاتی در اندیشه‌های مختلف فلسفی و کلامی توجه داشته باشید حق سبحانه و تعالی واقعی است ثابت و لا یتغیر یعنی یک وضعیتی است، تک وضعیتی است در آن تغییر معنا ندارد. خیلی نگاه‌هایی که ما در مسائل الهیاتی داریم دقت کنید می‌بینید خداوند متعال را هم می‌خواهیم مثل موجودات دو وضعیتی قرار بدهیم در آن تغییر و تحول قرار بدهیم.

مثلاً در نگاه‌های عادی و متعارف فکر می‌کنیم خداوند متعال اگر ما چنین کاری انجام بدهیم خداوند این اراده جدید، تا حالا این اراده را نکرده حالا این اراده جدید را انجام داده مثلاً این تصمیم جدید را می‌گیرد اینجوری می‌خواهد باشد، نه اصلاً موضوع خداوند کاملاً از وضعیت‌های متعارفی که ما داریم پیراسته است، یعنی از سوی او این کلمه را می‌گوییم کلمه با اینکه کلمه کاملاً حرفی است ولی یک خرده پرهیز می‌کنم به دلیل اینکه ممکن است نتوانیم این را سامان بدهیم با خیلی از دریافت‌های

متعارفمان، در ارتباط با حق سبحانه و تعالی وضعیت تمام شده است بسته شده تمام. یعنی فکر کنید آنجا تغییر و تحولی، تغییر و تحول نشانه یک نوع ضعف و در واقع نقص است و چون آنجا کمال مطلق است در کمال مطلق تغییر و تحول به هیچ روی معنا ندارد. لذا در بحث‌های الهیاتی ما راجع حق که مسائل را مطرح می‌کنیم دیدید در بحث‌های سابق همان بحث علت غایی که مطرح می‌کردیم انگیزه و علت غایی خداوند وقتی راجع خلقت داشتیم بحث می‌کردیم می‌دیدیم خیلی متفاوت است با فضاها ی عادی که ما در آن هستیم ما علت غایی ما جدای از ما است، ما می‌خواهیم به علت غایی برسیم ما موجودات مستکمل هستیم اما خداوند متعال موجود کامل مطلق است.

لذا اصلاً تحلیل فعل از ناحیه چنین موجودی به یک دقت‌های فلسفی عمیق نیاز دارد کسی که کمال مطلق است چرا برای چه چیزی فعلی انجام می‌دهد، برای چه چیزی کاری انجام می‌دهد خیلی فرق می‌کند تا فضایی شما مشاهده کنید یک حقیقتی ناقص مستکمل است، ناقص مستکمل است یک کاری انجام می‌دهد ما می‌گوییم چرا می‌گوییم برای اینکه مقصدی را در نظر گرفته، آن مقصد الان برایش فعلیت ندارد، می‌خواهد به این مقصد برسد و فعلیت پیدا کند لذا این کار را انجام می‌دهد خیلی راحت می‌توانیم از جهتی یعنی با فضاها ی ما هماهنگ است اما اگر بروید در جانب حق سبحانه و تعالی، چون کمال مطلق است فعالیت او هم یک گونه خاصی تفسیر می‌شود، علت غایی او به گونه خاصی تفسیر می‌شود که یک اشاراتی در جلسه دیروز عرض کردم.

\*\*\*؟؟؟

\*همه این‌ها مندمجاً به اراده ذاتی بر می‌گردد از سوی او مسیر تمام شده است. از این سو که نگاه می‌کنید می‌بینید متکثر است از آن سو واحد است. یعنی می‌روید از آن جهت نگاه می‌کنید او در بستر زمان نیست، وضعیت او به لحاظ تمام بسترها تمام شده است. وقتی از این طرف فرض کنید یک مجموعه ای که تصمیمات خودش را گرفته تمام ولی ما اطلاع نداریم چه جوری است و هر روز دارد پیاده می‌شود، ما از این سو که نگاه می‌کنیم امروز این تصمیم را گرفتند، این کار را پیاده می‌کنند، اینجوری دارند عمل می‌کنند، ولی آنجا چی هست مسئله تمام شده است

\*\*\*؟؟؟

\*این را مواظب باشید حتی می‌گویند آن تغییراتی که وجود دارد همه‌اش در لوح محفوظ دیگر ثبت شده است. تمام تغییرات در لوح اثبات است حتی بداع را در لوح اثبات معنا می‌کنند. ولی وقتی می‌روید بالا خود تغییرات هم آنجا ثبت شده است، یعنی در علم ازلی الهی هیچ گونه تغییر و تحولی اتفاق نخواهد افتاد، این را باید جمع کنیم با اراده الهی، با اراده انسان با اختیار انسان، چون ما خداوند یک موجودی مثل خودمان لحاظ می‌کنیم این فضاها شکل می‌گیرد نه مسئله او یک فضای دیگری دارد باید در واقع در همین مباحث فلسفی و حکمی و این‌ها مسئله را پی گرفت در خود روایات هم داریم که خود همین کافی

ثابت لا یتغیر است، عین این تعبیر از امام صادق علیه الصلاه و السلام است خداوند ثابت است این ثبات و عدم تغیر خیلی نکته پراهمیتی است که در الهیات بالمعنی الاخص باید لحاظ بشود.

پس ما موجودات و اشیا دو وضعیت دارند یعنی دو شکل هستند گاهی اوقات یک وضعیتی هستند می گوئیم موجودات ثابت، به این ها می گوئیم موجودات بالفعل محض، بالفعل محض الان مقابله روشن بشود معلوم می شود چرا گفتند بالفعل محض، بخشی از موجودات دیگر البته این که عرض کردم فقط بحث خداوند را مطرح کردند چون مورد اتفاق همه است متکلمین، فلاسفه همه قبول دارند این قسمت را، ولی فلاسفه معتقدند فقط خداوند متعال نیست که موجود تک وضعیتی است ما موجود تک وضعیتی فراوانی داریم فرض کنید به ادبیات خودشان نمی خواهم چیز زیادی برای شما واضح بشود مثل عقول، مفارقات عالم عقل، راجع عالم مثال و موجودات عالم مثال بحث هایی وجود دارد که آیا تغییر و تحول در اینجا هست یا نیست. در برابر ماده که اوج تغییر و تحول از این دست مباحث هست. بحث های فراوان اگر دوستان یک وقتی کتاب ها را پی می گیرند موجودات ابداعی همه شان تک وضعیتی هستند، یعنی دارای دو وضعیت مختلف نیستند.

## متغیر

اما می رسیم به موجوداتی که دارای دو وضعیت هستند، دو وضعیت هستند یعنی چی به ادبیاتی که در فلسفه اعمال می شود دو وضعیت قوه ای و فعلی دارند. یعنی در یک وضعیشان قابلیت شدن هستند در یک وضعیشان خود شدن هستند. یعنی مثلاً شما یک واقعییتی یک شیء یک موجودی در نظر بگیرید می بینید این جور نیست از حالت ثبات به یک وضعیتی برخوردار باشد نه الان یک وضعیتی است بعداً یک وضعیت دیگری می تواند پیدا بکند که این وضعیت دوم به نحو بالقوه ای در وضعیت اول است. چون اگر بالقوه ای در وضعیت اول نباشد هیچ نسبتی وجود نخواهد داشت بین وضعیت اول و وضعیت دوم علت اینکه این شیء از وضعیت اول می رود به طرف وضعیت دوم، آن تناسب سنخیت و آن آمادگی است که در وضعیت اول نسبت به وضعیت دوم وجود دارد کلمه بالقوه یعنی آمادگی حالت تحیی حالت آمادگی گاهی اوقات اشیا اینجوری هستند در یک وضعیشان فقط آمادگی هستند، در یک وضعیت خودشان هستند. شما انواع مثال ها اینجا می توانید بزنید. فرض کنید الان ما اینجا نشستیم، این یک وضعیت است یک وضعیت دیگر چیست اینکه برویم به دم در، درست است پس حرکت ما یعنی آن وضعیتی که ما داریم نسبت به این مسئله یعنی پیش در بودن دو وضعیت دارد یک وضعیت بالقوه ای که اینجا هست در من ظرفیت ها و شرایطی هست که پیش در بودن می تواند فعلیت پیدا بکند. یعنی اینجا حالت تحیی است حالت قابلیت است امکان شکل گیری است. فعلیت اینجا نیست من وقتی اینجا نشستم پیش در بودن فعلیت ندارد ولی الان اینجا پیش در بودن حالت بالقوه ای است من می توانم این وضعیت بالقوه ای را بالفعل کنم. یعنی بروم آنجا در واقع بودن در کنار در برای من فعلیت پیدا بکند.

انواع مثال‌ها می‌توانیم بزنیم مثلاً شما می‌دانید هسته خرما با خود درخت خرما. ما راجع خرما اگر بخواهیم بحث کنیم می‌گوییم درخت خرما یک واقعیت دو وضعیتی است، در یک وضعیتی فقط تحیه و آمادگی درخت خرما شدن است در یک وضعیت فعلیت درخت خرما شدن است. آن وقتی که هنوز مثلاً اگر یک تکه سنگ را بگیرید می‌گویید آیا در این سنگ مثلاً بالقوه درخت خرما است نه، ولی در هسته خرما این را می‌گویید یعنی اشیا با هم فرق می‌کنند. چه تفاوتی است بین هسته خرما و یک تکه سنگ. تفاوتش این است که قوه درخت خرما شده قوه یعنی آمادگی، ظرفیت، ظرفیت‌های درخت خرما شدن آنجا نیست ولی اینجا هست. لذا به یک وجهی شما می‌توانید به این هسته خرما بگویید درخت خرما، درخت خرما به نحو بالقوه با وضعیت اولش ولی بعد می‌گویید همین درخت خرما با وضعیت اولش می‌تواند بشود درخت خرما با وضعیت دومش، می‌گوییم حقایق دو وضعیتی مثلاً اشیایی که ما در عالم ماده داریم همه‌شان محکوم به همین قانون هستند. فقط خود آقایان فلاسفه آنچه در عالم ماده موجود است موجود تک وضعیتی که مطرح می‌کنند راجع خود عالم ماده است. این توجه داشته باشید نمی‌خواهم خیلی واردش بشوم

از نظر حکمت و فلسفه خود عالم ماده جز موجودات ابدایی است یعنی دو وضعیتی نیست اینجور نیست در یک وضعیت قوه‌اش باشد در یک وضعیت به فعلیت برسد اینجوری نیست لذا حکما عالم ماده را چی می‌دانند از ناحیه ازل قدیم می‌دانند. البته این قدیم که می‌گوییم با فضای صدرا گفته با حدود زمانی جمع می‌شود ولی نه آن اندیشه‌ای که متکلمین می‌گویند فکر می‌کنند عالم ماده یک موقعی بود که اصلاً حقیقت نداشت و بقیه دو وضعیتی راجع اصل عالم ماده فلاسفه این را قبول ندارند می‌گویند این امکان‌پذیر نیست، بله موجودات در عالم ماده همه‌شان هوایل دو وضعیتی هستند این دو وضعیتی یک وضعیت را می‌گوییم بالقوه‌ای یکی بالفعلی تا اینجا گام بعدی این گام اول برای تبیین هویت حرکت است.

## تغییر

گام دومی که باید برداریم این است که شما وقتی که با حقایق دو وضعیتی برخورد می‌کنید که یک وضعیت آن بالقوه است یک وضعیت بالفعل است، این خروج شیء از وضعیت اول به وضعیت دوم می‌گویند تغییر یا تغییر، یعنی همین که شیء از وضعیت اول خارج بشود، و به وضعیت دوم برسد این یک مفهوم عام تغییر یا تغییر در آن صدق می‌کند. این تغییر یا تغییر دو جور است ما وقتی احصا می‌کنیم بررسی می‌کنیم موارد را می‌سنجیم می‌بینیم به دو شکل است، تغییر یعنی چی، تغییر یعنی خروج شیء از حالت اول و بالقوه‌ای به طرف حالت بالفعلی، از وضعیت اول به وضعیت دوم.

## تغییر دفعی

این خروج یعنی این تغییر یا تغییر دو در واقع دو شکل دارد. یک وقتی دفعی صورت می‌گیرد یعنی بدون هیچ فاصله زمانی این وضعیت اول را رها می‌کند وارد وضعیت دوم می‌شود گاهی اوقات می‌بینید نه وقتی شیء از وضعیت اول خارج می‌شود می‌خواهد به وضعیت دوم برسد این خروج تدریجی است زمان بر است، اگر دفعی باشد، اسمش را در فلسفه گذاشتند تغییر

دفعی، تغییرهای دفعی اسامی دیگری هم دارد، ولی این راحت‌تر محتوا را می‌رساند تغییر دفعی، تغییر دفعی اگر بخواهد مثال زده بشود جای بحث دارد. در حکمت مشاء نمونه‌های فراوانی مطرح می‌کنند. ولی آنکه در حکمت صدرا پذیرفته شده مثلاً اتصال دقت کنید اتصال یک پدیده دفعی است. قبل از اینکه اتصال صورت بگیرد وضعیت اول است یعنی قابلیت اتصال است، خود اتصال چیست وضعیت دوم است، برای اینکه این معنا اتفاق بیافتد زمانبردار نیست دقت کنید نباید بگویید اتصال همان لحظه آخر است، لحظه آخر این اتصال صورت می‌گیرد، اتصال یک پدیده دفعی، شما می‌گویید انفصال یعنی جدا شدن جدا شدن یک وضعیت دفعی است یعنی یک حقیقتی است که دفعتاً حاصل می‌شود،

همین اتصال و انفصال را نمونه‌های فراوانی می‌توانید بگویید اگر انواع حرکت‌ها را در نظر بگیرید انواع اتصال‌ها و انفصال‌ها برایتان روشن خواهد شد مثلاً وقتی یک سیبی می‌خواهد به نهایت درجه ضربی برسد که از آن دیگر نیست به لحاظ رنگ آن زیبایی در رنگ زرد را ندارد، افول می‌کند آن موقع اتصال یعنی اتصال به آن یعنی شکل‌گیری پایان آن پدیده این‌ها دفعی است در همه چیزها به این شکل است. ببینید ما یک وقتی تغییر و تحول‌ها دفعی است از وضعیت اول به وضعیت دوم.

## تغییر تدریجی (حرکت)

گاهی از اوقات نه تغییر و تحول‌ها از وضعیت اول به سوی وضعیت دوم تدریجی زمانبر است، اگر تدریجی و زمانبر باشد ما به این تغییر و تحول می‌گوییم حرکت، تفسیر فلسفی حرکت یعنی این، خروج شیء از وضعیت اول به وضعیت دوم به شکل تدریجی، کتاب‌ها را ببینید می‌گویند خروجی تدریجی شیء از بالقوه به طرف بالفعل این را می‌گوییم حرکت. پس پدیده حرکت از منظر فلسفی یک چنین نگاهی باید در آن اعمال بشود.

## امتداد

برگردیم گام سوم برداریم اینجا، برای اینکه این گام سوم در تحلیل حرکت در واقع مطرح بشود من اینجا یک مقدمه می‌گیرم و آن مقدمه من راجع امتدادهای ثابت است،

## امتداد ثابت

امتداد ثابت مثل یک خط یا یک سطح یا یک جسم تعلیمی یک وقت تک بعدی است خط است یک وقت دو بعدی است سطح است یک وقت سه بعدی در اصطلاح آقایان می‌گویند جسم تزریق مثلاً جسم ریاضی توخالی باشد هندسی می‌گویند جسم تعلیمی دارای سه سطح است دارای سه بعد است، خط یک بعدی است سطح دو بعدی است جسم تعلیمی سه بعدی است. فرض کنید مکعب مربع مخروط استوانه کره سه بعدی است همه این‌ها سه بعدی هستند. در کره این سه بعدش حالت بالقوه دارد فرقی با بقیه چیزها دارد.



شما اگر مثلاً خط را در نظر بگیرید دقیقاً این را مورد توجه قرار بدهید اگر خط را در نظر قرار بدهید این خط قابلیت تقسیم را دارد، این چیز واضحی است شما اگر یک خط یک متری در نظر بگیرید همین الان که ما گفتیم یک متری به حساب‌هایی تقسیماتی انجام دادیم کار ندارم یک خط یک متری در نظر بگیرید شما می‌توانید نصفش کنید. باز آن نصفش می‌توانید چکار کنید نصف کنید. هر تکه‌اش باز می‌توانید نصف کنید. هر یک از آن مقاطع باز می‌توانید نصف کنید، تا کجا این مسئله ادامه دارد تا بی‌نهایت، یعنی به چه دلیل چون شما نمی‌توانید یک تعبیری آقایان فلاسفه دارند جای بحث و گفتگو بیشتر است می‌گویند ما نمی‌توانیم به جز نشکن برسیم می‌گویند جز لا یتجزا یا همان اتم، اتم یعنی جز نشکن به لحاظ فلسفی شما نمی‌توانید بگویید این ته کار است نه باز هم قابل تکه شدن است باز هم قابلیت قسمت پذیرفتن است. یک حقیقت امتداد دار کشار این کلمه را نگاه کنید قابلیت الان تقسیم ندارد، نمی‌شود

یک اختلافی که بین این بحث‌ها با آنچه مطرح می‌کنند این است که شما یک خط را خط می‌بینید، این خط متشکل هست از ده هزار نقطه مثلاً، حالا این بحث جدی دارد، با این حال که این حرف زده می‌شود فیلسوف می‌گوید اشکال ندارد شما فکر می‌کنید من بحث دارم با شما می‌گویم این خط از ده هزار نقطه درست شده نقل مکان می‌کنیم به آن نقطه آیا نقطه کشش دارد یا کشش ندارد؟ یک جلسه این را بحث می‌کردیم جالب بود آیا امتداد دارد؟ یعنی اینجور نیست خود نقطه باز از چند نقطه تشکیل شده باشد. آیا پدیده امتداد دار است که شما باید بشکنید یا نه خودش شکسته شده است. اگر بگویید شکسته شده است شکسته شده، یعنی چی معنایش این است تعبیری دارم می‌دانم زود می‌گویم

یک تعبیری دارند بین دو حد مشخص شما بی‌نهایت چیز بالفعل قرار می‌دهید امکان ندارد بی‌نهایت چیز بالفعل بین دو تا متناهی قرار بگیرد افزون بر این اشکال دیگر پیدا می‌شود و آن این است که اگر شما امتداد را نپذیرید چه جور یک امتداد از چیزهای بی‌امتداد شکل می‌گیرند یعنی اگر هیچ امتدادی نداشته باشد آن واحد اولیه هیچ امتداد و کشش نداشته باشد چه طور می‌شود یک امتداد شکل بگیرد. این مسلم نگیرید همین الان بحث‌های جدیدتری در فیزیک دارد طرح می‌شود. یعنی ما گمان می‌کنیم بینشان خالی است حرفی در جلسه قبل بحث کردیم، بر اساس مباحث فلسفی وقتی ما اصاله وجود قائل می‌شویم فرجه و شکاف وجودی بی‌معنا است.

این نشان می‌دهد که مسائل باید به گونه دیگری باشد همین الان عرض کردم نظریه مثل میدان‌ها این‌ها بحث‌های خاصی خیلی وارد نیست نگاه فلسفی می‌بینیم اینجور است انواع مواد ماده تاریک روشن انواع چیزها دارد گفته می‌شود خلأیی که قبلاً فکر می‌کردیم از نظر فلسفی خلأ وجودی بی‌معناست فقط تنوع در بروزها و ظهورها هست فقط تنوع و گوناگونی است ولی حالا این جای مطالعه فیزیکی دارد یعنی یک چیزی اگر شنیدیم مثلاً گفتیم این فضا خودمان هم می‌دانیم می‌گوییم ممکن است پنج سال دیگر حرف عوض بشود. فلسفه یک چیزی می‌گوید می‌گوید نمی‌تواند در نظام هستی خلأ وجودی باشد تمام شد. حالا به لحاظ ماده ما الان اینجوری رسیدیم ای بسا دانش ما بیشتر بشود ابعاد دیگری از فضاها به دست بیاید اندیشه ما

تغییر کند. یعنی فکر نکنید بینش فضاها خالی محض است، توجه کردید نمی‌خواهم شما به نتیجه برسید، راجع این‌ها خوب است است انسان تأمل کند فکر کند چه حالتی و چه وضعیتی به دست می‌آید

در هر صورت این‌ها معتقد هستند این کشش و امتدادی داریم متشکل از ده هزار نقطه نیست اگر واقعاً شما نشان بدهید من نقل کلام می‌کنم به آن ده هزار تا یعنی آن یکی از ده هزار تا را بگیر همان یکی باز بحث امتداد در آن مطرح است، حالا آن یکی قابل قسمت است می‌گوییم بله پس یک کششی قابل قسمت است نگاه کنید کلمه را قابلیت تقسیم نه فعلیت تقسیم، قابلیت تقسیم. درست است، خوب قابلیت تقسیم این قابلیت تقسیم که مطرح شد، قابلیت تقسیم باز قابلیت تقسیم، این بحثی که الان داریم مطرح می‌کنیم در صورتی بحث‌های بعدی ما پیگیری خواهد شد که دوستان در کلاس حاضر باشند. اگر قرار باشد الان فکر کنید امروز چی می‌شود موقع ظهر چکار کنیم فردا چی می‌شود دانشگاه کی شروع می‌شود اگر یک وقتی ذهن ما برود در این فضا تا بخواهد برگردد یک حجم وسیعی از بحث خارج شده بعد می‌گویید فلانی چی می‌گوید این بحث‌ها چیست. سلسله وار اگر آمدیم همراه می‌شویم و جلو خواهیم رفت. برگردیم به بحث خودمان

یک امتداد ساده مثل یک خط را اگر در نظر بگیرید می‌شود نصفش کرد آن صف می‌شود نصف کرد، آن نصف هم می‌شود نصف کرد تا کجا این مهم است این که می‌گوییم قابلیت قسمت تا بی نهایت بحث قابلیت است نه فعلیت قسمت، بحث فعلیت نیست اگر این‌ها را توجه کنید خیلی از اشکالاتی که بعداً در بحث حرکت بعضی‌ها درست کردند اشکالاتی که زنون و امثال این‌ها آوردند حل و فصل خیلی از مشکلات کار همین جا است تفکیک بین بالقوه و بالفعل نمی‌شود. اینجا ما یک چیز محدود داریم انقسام آن کاملاً انقسام بالقوه است الان قسمتی ندارد یک واحد است یک واحدی است که می‌گوییم یک متری است قابلیت قسمت تا بی نهایت را دارد. درست است این را می‌شود در واقع یک امتداد ثابت یا خود سطح، خود سطح می‌دانید در دو جهت قابلیت قسمت تا بی نهایت را دارد. یا یک جسم تعلیمی قابلیت قسمت از سه منظر تا بی نهایت را دارد این‌ها وضعیتهای ثابت شده است.

## امتداد سیال

حالا می‌رویم در بحث آنچه به عنوان حرکت مطرح می‌شود حرکت یک امتداد است، منتها ظرافتی که در مسئله حرکت وجود دارد این است که امتداد ثابت نیست امتداد سیال است خیلی بحث دشوار می‌شود از جهتی یعنی اگر شما می‌خواهید حقیقت حرکت را از منظر فلسفی توجه کنید باید آن را یک حقیقت کشدار حساب کنید. امتداد است یعنی چی، یعنی قابلیت قسمت دارد، شما مثلاً من داخل پراتز این نکته را بگویم ما بحث زمان را که مطرح کردیم زمان مقدار حرکت است. یعنی زمان یک تأییدیه است که در کنار حرکت معنا دارد، ما وقتی حرکت را معنا کردیم زمان هم همانجا معنا دارد نگاه کنید شما یک حرکت در نظر می‌گیرید مثلاً حرکت ما از اینجا تا کنار در، آیا این قابل قسمت است می‌گوییم بله می‌شود دو نصفش کرد، هر یک از این دو نصف می‌شود دو نصف کرد می‌گوید بله دو نصفش کرد، هر یک از این‌ها باز قابل قسمت است بله، همین‌طور تا بی

نهایت. یعنی این حرکت من وقتی از اینجا بلند می‌شوم می‌روم به طرف در یک واقعیت امتداد دار و کشدار است یک حقیقت است نه اینکه از نقطه نقطه تشکیل شده باشد،

فیلسوف می‌گوید اگر اینجوری باشد اولاً وحدتش به هم می‌خورد و بعد مشکلاتی مثل طفره اینجا پیش می‌آید یعنی یک جهش‌هایی را شما باید قائل بشوید و مشکلاتی که این جهش‌ها به لحاظ قانون علیت دارد یعنی وسط کان خالی می‌شود شما پیش از اینجا که هستید ناگهان باید در نقطه بعدی باشید، این وسط را باید چکار کنید منها بکنی این محال است یعنی شما همه این ظرف را پر کردی، از اینجا تا آنجا وقتی حرکت می‌کنی تمام این ظرف را پر می‌کنی اینجور نیست اینجا یک نقطه باشد و بعد نقطه بعدی یعنی پرش صورت بگیرد بعد نقطه بعدی بعد نقطه بعدی این اساساً به این معنا است این وسط‌ها خالی بشود در حالیکه من کل این فضا تا آنجا را پر می‌کنم یعنی این یک واقعیت است یک حقیقت است اگر ما بخواهیم حرکت را بفهمیم باید این امتداد این واقعیت واحد سیال، واقعیت یگانه مستمر، باید این نکته را دریابیم و متوجه بشویم کی می‌توانیم این فضا را بفهمیم همان بحث قابلیت انقسام تا بی نهایت.

وقتی می‌گویید قابلیت انقسام تا بی نهایت دارد یعنی تکه تکه نیست یکسره است اگر تکه تکه باشد نه همین الان در وضعیت فعلی به پانصد تکه تقسیم می‌شود اگر هم کسی این را می‌گوید ما نقل کلام می‌کنیم چون تکه‌ها یعنی بالاخره شما باید امتداد در بستر زمان را قبول کنید. اگر امتداد در بستر زمان را قبول کردید اتفاقات عجیبی می‌افتد عرض خواهم کرد اگر نگاه کنید کان از دامنه عدم مستمراً به طرف وجود می‌آید. یعنی اصلاً بحث زمان اینجوری است برخلاف امتدادهای سه گانه دیگر طول و عرض و عمق که امتدادهای ثابت است، این امتداد سیال است این سیالیت از عدم به طرف وجود و از وجود به طرف عدم است یک چنین وضعیتی دارد.

مسئله حرکت شناخت موضوع حرکت به چنین مقومها و مؤلفه‌هایی نیاز دارد. اگر در این بستر فکر کنید یعنی در وجود واحد مستمر فکر کنید این چیزها می‌رسیم هر جز بعدی البته جز بالقوه است هر جز بعدی فعلیت جز قبلی است و خود این جز که فعلیت جز قبلی است قوت برای جز بعدی. مثلاً اگر حرکت از اینجا تا دم در را ملاحظه بکنیم یک وضعیت بالقوه محض داریم که اینجا است، یعنی هیچ اتفاقی نیفتاده ولی من قابلیت رفتن به آنجا دارم، پیش در رسیدم آن می‌شود فعلیت محض نسبت به این حرکت اما هر مقطعی که این وسط وجود دارد هر مقطع دو حالت دارد نسبت به قبلی فعلیت است نسبت به بعدی قوت، این همان پیوند این واقعیت را برقرار می‌کند. چون وقتی شما گفتید بالقوه و بالفعل، دو چیزی که نسبت به همدیگر شکاف داشته باشند بالقوه و بالفعل معنا ندارد یعنی یک واحد مستمر است، یک حقیقت کشدار است والا تصور قوه و فعل بی معنا است.

شما یک درخت که ملاحظه می‌کنید وضعیت بالقوه ای آن را در نظر می‌گیرید با وضعیت بالفعل این یک واحدی است که تا به آنجا می‌رسد چند سال طول می‌کشید چندین سال طول می‌کشد از هسته خرما تا بشود یک درخت کامل خرما این

حرکت یعنی تغییر تدریجی از هسته خرما تا خود درخت خرما است یک واحد ممتد کشدار استنه اینکه از تکه تکه درست شده باشد یک واقعیت ممتد است لذا ما به این می گوئیم در واقع حرکت

## حرکت؛ توسطی یا قطعی

البته فقط داخل پراتز عرض کنم یک نگاهی ابن سینا دارد در ارتباط با حرکت که معروف شده به نگاه توسطی به حرکت یک نگاه صدرالمتهلین دارد معروف شده به نگاه قطعی به حرکت لذا حرکت را می گویند یا توسطی یا قطعی. این تقسیم حرکت نیست، دو تا نظریه در باب حرکت است. یعنی ابن سینا وقتی حرکت را تفسیر می کند به نحو توسطی تفسیر می کند وقتی صدر المتهلین تفسیر می کند به نحو قطعی یک توضیح خیلی کوتاه راجع این بگویم رمز اصلی را بگویم ولی تفاسیرش می ماند

نگاه ابن سینا به حرکت به شکل نقطه سیال است دقت کنید از ابن سینا امتداد نمی بیند آن بحث هایی که تازه کردیم نقطه سیال می گوید وقتی شما از اینجا بلند می شوید می روید شما یک نقطه سیال دارید. پدیده حرکت همین نقطه سیال است. ولی صدر المتهلین می گوید قطع یعنی پیمودن صدر حرکت را به شکل امتداد می بیند. صدر می گوید از اینجا از وضعیت اینجا تا وضعیت آنجا یک حقیقت به هم پیوسته تدریجی است. یعنی صدر مثل یک خط نگاهش می کند بله خطی که دامنه های زیادی در کسب عدم است دامنه زیادی هنوز نیامده مثل علامه طباطبایی گفتند اگر خوب دقت کنید این دو نگاه مختلف یک نگاه است. علامه این اعتقاد را دارد در هر صورت این دعوا در طول تاریخ شکل گرفته ابن سینا می گوید حرکت یک نقطه سیال است یعنی هویتش را امتدادی نمی بیند ولی صدر المتهلین هویت امتدادی می بیند منتها چه امتدادی امتاد سیال یعنی امتدادی به تعبیر این ها غیر قار یعنی قرار ندارد ثبات ندارد امتداد ناپایدار، آن امتدادها امتداد پایدار هستند این امتداد ناپایدار است یعنی حرکت را یک حقیقت لحاظ می کنند و لذا می گوید قابلیت تقسیم دارد از منظر جناب ابن سینا بحث قابلیت تقسیم قابل طرح نیست یک نقطه است و نقطه قابلیت تقسیم ندارد.

## ابتدا و انتهای حرکت

از جمله بحث هایی که در ارتباط با حرکت مطرح است این است آیا حرکت ابتدا و انتها دارد یا ندارد. آیا یک حرکت ابتدا و انتها دارد یا ندارد. توجه بفرمایید ما اول بحث را روی یک خط پیاده کنیم آیا خط ابتدا و انتها دارد. در این جملات توجه کنید چون حجم وسیعی از بحث ها را می خواهیم خلاصه عرض کنیم یک مقدار به التفات بیشتر دوستان و تیزی بیشتر دوستان و اعمال توجه بیشتر دوستان هم نیاز دارد،

یک خط را شما نگاه کنید آیا ابتدا و انتها دارد فلاسفه می گویند از یک منظر بله از یک منظر نه از چه منظر ابتدا و انتها ندارد، شما می خواهید ابتدای خط را که از جنس خود خط باشد نشان بدهی نمی توانی. یعنی چی یعنی از جهت واحد امتداد دار خط یعنی یک جهتی است امتداد از یک بعدی است، امتداد در یک بعد است. اگر شما بخواهید در یک خط یک تکه اولش

این است واقعاً تکه ای از خط باشد پیدا بکنید این امکان پذیر نیست، در همان تکه ای که پیدا کردید باز قابلیت چیست تقسیم شدن دارد. خیلی کوچک می گوید باشد، همان خیلی کوچک باز قابلیت قسمت دارد، پس شما نمی توانید به ابتدای خط چه از خط باشید برسید چنانچه به انتهای خط از این منظر هم نمی توانید برسید. ولی خط از یک منظر ابتدا و انتها دارد و آن از طبیعت غیر خودش

خیلی فلاسفه از این بحث استفاده کرده از طبیعت غیر خط نگاه کنید شما وقتی یک خط محدود داشته باشید آیا خط محدود داشته باشید نمی توانید بگویید یک نقطه این طرف دارید یک نقطه آن طرف. می دانید نقطه پایان خط است. بالاخره وقتی خط محدود باشد پایان دارد بله از چه منظر پایان ندارد؟ از آن منظر که بروید در خط و بخواهید قسمت کنید برسم به جانب این طرفی آن امکان پذیر نیست. بالاخره بحث مهمی است مشکلاتی که زنون در بحث حرکت پیش آورده به خاطر همین نکته است می گوید مقاطع طی شدنی نیست، بی نهایت این مقاطع وجود دارد این به دلیل اینکه ایشان بین بالقوه و بالفعل خلط کرده آن که ما بالفعل داریم یک امر واحد کشدار محدود نیم متری درجا می شود خیلی واضح است آنی که ایشان می اندیشد آن ها را بالفعل لحاظ می کند وقتی بالفعل لحاظ کرد بی نهایت اینجا وجود دارد کجا می خواهی بروی، بی نهایت مگر می شود طی کرد. آن بی نهایت بالقوه است نه بالفعل، وضعیت بالفعل یک امر کشدار است این جواب هایی است که ارسطو به او داده این در واقع یک حقیقت کشدار واحد است تقسیماتی که می گوید بالقوه است شما اگر یک خط محدود داشته باشید، بالاخره هم از این طرف هم از آن طرف پایانه دارد، نقطه چیزی جز پایان خط نیست،

اگر می خواهید ابتدا و انتها برای خط درست بکنید به حسب طبیعت غیر از خط امکان پذیر است جمله را دقت کنید طبیعتی غیر از خط، طبیعت غیر خط اینجا چیست نقطه، صدرا از این بحث در وجود و ماهیت استفاده کرد، دیگر ماهیت پایان وجود است، ولی پایان واقعیت است و طبیعتش غیر از طبیعت وجود است. اگر بگوییم ماهیت خود وجود است خوب تمام نشده بحث هنوز ادامه دارد. صدرا در جلد شش صفحه شصت و چهار آنجا این بحث را مطرح کرده می گوید نسبت وجود و ماهیت مثل نسبت خط و نقطه است، خط و نقطه من در ذهنم نقطه درست است واقعیت خارجی است ولی بله پایان خط است از آن طبیعت خط نیست طبیعتی متفاوت است ایشان می گوید یک طبیعت به حسب خودش پایان نمی پذیرد. به حسب چیز دیگر پایان می پذیرد. خط را نگاه کنید به حسب طبیعت خطیت پایان ندارد. شما اگر می خواهید پایان خط را مطرح کنید باید چی بگویید باید طبیعت دیگر را مطرح کنید در واقع نقطه،

من داخل پرانتز یک چیزی بگویم، ایشان می گوید در چنین وضعیتی خود خط اقتضای پایان خودش را ندارد یک چیز دیگری باید بیاید این کار را بکند. لذا ایشان می گوید هر چیز محدودی ما داشته باشیم یک حادی می خواهد یک حد زننده ای می خواهد، ولی اگر چیزی به حسب طبیعت خودش باشد یعنی محدود نیست، نامحدود است. در روایت یا حاد کل محدود نگاه کنید اگر خداوند محدود باشد چون آن محدودیت او طبیعتی غیر از طبیعت خودش است باید یک امر دیگری بیاید اقتضای این حد را بکند خیلی چیز عجیبی اینجا نهفته شده است یعنی هیچ چیزی به حسب ذات خودش اقتضای پایان نمی کند طبیعت

خودش می‌خواهد بی پایان باشد. اگر یک حقیقتی باشد که بی پایانی راجع او معنا داشته باشد. اگر چنین طبیعتی می‌بینید محدود است عامل دیگری دارد این کار را می‌کند. این داخل پراتنز بود.

اگر یک خط را توجه می‌کنید ایشان دقیقاً همین مثال را زده می‌گوید خط به حسب طبیعت خط نباید تمام بشود. یک چیز دیگر مثلاً انسان باید ولش کند این ادامه دادن خط را ول کند، یک عامل دیگری می‌خواهد که طبیعت دیگری را در آن ایجاد بکند چون نقطه غیر از خط است. نقطه یک حقیقت واقعی بی امتداد است. حالا مثال است برگردیم به بحث خودمان.

اگر خطی را شما در نظر بگیرید من از شما سؤال بکنم اول و آخر دارد یا ندارد می‌توانید بگویید دارد می‌توانید بگویید ندارد. یک نکته دیگر اگر خط نامحدود باشد چی دیگر اول و آخر ندارد، به هیچ منظر اول و آخر ندارد اگر یک خطی غیر متناهی باشد به هیچ منظر اول و آخر نخواهد داشت. این را داشته باشید از اینجا می‌رویم در بحث حرکت آیا حرکت اول و آخر دارد یا ندارد؟ حرکت که می‌گوییم حرکت وزمان عجین هم هستند یعنی زمان تعیین حرکت است مقدار حرکت.

رسیدیم به حرکت یک وقتی شما می‌گویید این حرکت آیا ابتدا و انتها دارد یا ندارد. این جملات من توجه کنید، راجع حرکت اگر می‌خواهید بحث کنید یا حرکت غیر متناهی فرض می‌شود، یا حرکت محدود و متناهی فرض می‌شود. محدودش که ما مراجعه می‌کنیم حرکت غیر متناهی بحث کردند که داریم یا نداریم، حکمای قدیم می‌گفتند حرکت ستارگان و افلاک غیر متناهی است برایش آغاز قائل نبودند الان می‌گویند انفجار بزرگ مدارها و این‌ها نبود از آنجا آغاز شد این‌ها، اگر این ثابت بشود این دیدگاهی که مطرح می‌کردند این دیدگاه نادرست خواهد بود. چون این‌ها بحث‌های عقلی آنچنانی پشتش نبود بیشتر بر می‌گشت به دانش نجومی که این‌ها داشتند و آن نگاهی که به این بحث‌ها مطرح می‌کردند. برگردیم به بحث خودمان

اگر حرکت غیر متناهی باشد آیا ابتدا و انتها دارد یا ابتدا و انتها ندارد یک، اگر حرکت متناهی باشد آیا ابتدا و انتها دارد یا ندارد؟ مثل خط چه جور بحث کردیم در ارتباط با یک حرکت محدود ما می‌توانیم بگوییم هم ابتدا و انتها دارد هم ابتدا و انتها ندارد، هر دو جمله را اینجا به کار می‌بریم. یک چیز افزوده دارد که افزوده را عرض خواهم کرد، حرکت ابتدا و انتها از جنس خودش ندارد. یعنی یک تکه نشان می‌دهیم حرکت باشد و بگویید آغاز این حرکت است امکان پذیر نیست چنین چیزی، چون طبیعتش امتدادی است پایانش هم نمی‌توانی نشان بدهی نه آغازش می‌توانی نشان بدهی نه پایانش ولی آیا حرکت محدود ابتدا و انتها از طبیعت غیر خودش را دارد بله مثلاً آنجایی که قوه محض است و آنجا که فعل محض است این ابتدا و انتهای حرکت است ولی قوه در طبیعت حرکت نیست، فعل در طبیعت حرکت نیست، شما قوه محض داشته باشید حرکت ندارید فعل محض داشته باشید حرکت ندارید. همیشه ابتدا و انتهای یک حرکت همین قوه و فعل است، که از طبیعت حرکت می‌رسد پس ابتدا و انتها دارد اما نه از طبیعت حرکت یک چیزی در بحث حرکت است که در خط نیست. این معنا ببینید

ما یک معنا در حرکت داریم به نام جهت داری اگر از این منظر در نظر بگیریم باز هم ابتدا و انتها دارد می‌گوییم جهت این سویی یعنی ابتدایش این طرف است، انتهایش آن طرف است. یعنی رویکرد جهت را اگر ابتدا و انتها به لحاظ رویکرد جهت

حرکت در مثلاً خط نیست ولی در حرکت این مسئله معنا دارد می‌گوییم این اولش است آن آخرش است آخرش آنی است که حرکت به سوی اوست. ابتدایش چیست از اوست، نمی‌خواهم اول و آخر به عنوان قوه و فعل، خود جهت را می‌خواهد توجه بدهم چون حرکت جهتدار است اگر شما بروید در چی در یک حرکت بی‌نهایت، اگر در حرکت بی‌نهایت بروید اگر قبول داشته باشیم و پذیرفته باشیم اگر در حرکت بی‌نهایت اگر ما برویم صدرا یک تصویری دارد که عرض می‌کنم در اصل عالم ماده که توضیحش اگر یادم باشد مطرح خواهم کرد،

اگر حرکت را بی‌نهایت فرض کنیم، فقط از یک منظر در آن ابتدا و انتها است و آن چیست جهت. نه ابتدا و انتها دارد از جنس حرکت نه ابتدا و انتها دارد از طبیعت غیر حرکت چون اول و آخر ندارد، چون بی‌نهایت فرض شده است. این بحث‌هایی که مطرح کردیم در انواع حرکاتی که در ادامه توضیح می‌دهیم تأثیرگذار است. مثلاً صدرا یکی از بحث‌هایش حرکت جوهری است پایان حرکت جوهری ما کجاست، آغاز حرکت جوهری ما به چه شکل است، این مقاطع جهت داری آن تبیین بشود یعنی این بحث‌ها به تدریج در مصادیق و مواردش پیاده می‌شود و اعمال می‌شود.

\*\*\*؟؟؟

\*راجع حرکت جوهری توضیح می‌دهیم. اصلاً ندارد. به دلیل قوه و فعلی نسبی که اینجا ملاحظه می‌کنید در فضای نسبیت شما این دو تا که نسبیت می‌سنجید نمی‌گویید آن فعل این است می‌گویید این فعل آن است جهت داری در ذات حرکت نهفته شده بعد به یک امتداد ثابت و پایدار این نمی‌توانید بگویید می‌توانید از این طرف بروید از آن طرف بروید. ولی در ارتباط با حرکت وقتی بی‌پایان باشد، شما وقتی اجزای بالقوه با همدیگر بررسی می‌کنید می‌بینید این بالقوه است آن بالفعل است. یعنی جهت حرکت را به شما نشان می‌دهد، بله اول و آخر به لحاظ قوه ندارد چون فرض کردیم بی‌نهایت باشد، یک وقت می‌گوییم ما به ته آن نرسیدیم این یک بحث است یک وقت ندارد، فرض کنید استدلال می‌کنید اول ندارد استدلال عقلی کردیم اول ندارد آخر ندارد، طبیعتاً اول و آخر از این منظر هم نخواهد داشت. یک بحث دیگری که در موضوع حرکت یعنی مطلب دیگری که باید بگوییم و خیلی اثر گذاشت در مباحث این آقایان بحث مسافت حرکت است.

\*\*\*؟؟؟

\*این اشکال ندارد ببینید شما همیشه یک چیز بی‌نهایت اگر تقسیم کردید از یک جا مثلاً همین جا فرض کن در وسط زمان باشیم این معنا ندارد البته وسط گفتن بی‌معنا است از همین جا اگر قطع بکنیم دو سلسله بی‌نهایت درست می‌شود که به اینجا ختم می‌شود. یکی از جانب ماضی یکی از جانب آینده اشکال ندارد فقط یک بحثی است آیا تقسیم کردن بی‌نهایت اشکال ندارد آیا کمی و زیادی در آن معنا دارد، کمی و زیادی در آن معنا ندارد والا یک خط غیر متناهی وسطش را قیچی بیاورم قطع کنم اشکال ندارد این طرفش نمی‌دانم تا کجا می‌رود آن طرفش نمی‌دانم تا کجا می‌رود ولی خط دست من هست، فرض کنید قیچی بردارم و خط را قطع کنم، خط قطع شده تکه شده نصف هم مواظب باشید منظور ما از نصف نصف اصطلاحی نیست

تکه کردن، منظور نصف یعنی کاملاً نصف هم باشند مساوی منظورم نیست، یعنی تکه کردن شما هر چه تکه کنی باز هم می‌توانی تکه کنی هر یک از تکه‌ها را می‌توانی تکه کنی همینطور ادامه دارد بی‌نهایت همینجوری است.

فقط مسئله ای که وجود دارد این است که بی‌نهایت به دلیل وضعیت بی‌نهایتی آن مثل وضعیت متناهی بحث کمی زیادی و امثاله دیگر در آن مطرح نیست، جالب است یعنی شگفت انگیز است در مسئله بی‌نهایت، از یک جهت داری کم می‌کنی ولی از یک جهت کم نمی‌شود هر چه کم کنی کم نمی‌شود هر چه اضافه کنی چیزی اضافه نمی‌شود یک فضای در واقع تحتی آنجا وجود دارد.

## مسافت حرکت

برگردیم به بحث مسافت، بحث آخریکه راجع حرکت می‌خواهیم بحث کنیم راجع مسافت حرکت است، مسافت حرکت یعنی چی؟ یعنی آن چیزی که مسافت که می‌گوییم یک خیابان در نظر می‌گیریم از نظر فلسفی مسافت هر کس عبارت است از چیزی که این خروج از بالقوه به طرف بالفعل در آن بستر انجام می‌گیرد، یعنی خود این وضعیت بالقوه ای و این وضعیت بالفعلی و این خروج در او صورت می‌گیرد هر چیزی که وضعیت بالقوه ای، وضعیت بالفعلی و این خروج از وضعیت بالقوه به طرف وضعیت بالفعل در او صورت بگیرد آن را می‌گوییم مسافت حرکت

تا قبل از صدر المتألهین چهار چیز را به عنوان مسافت حرکت قبول داشتند این چهار چیز چیست، یکی کیف است کیف یعنی رنگ‌ها، یکی از مثال‌های جدی برای کیف‌ها، همین رنگ‌ها انواع چیزها در ارتباط با کیف است محسوس داریم کیف‌های نفسانی داریم که مجرد هستند مثل غ، شادی و کیف‌های محسوس داریم یا دیدنی است مثل رنگ‌ها یا چشیدنی است مثل طعم‌ها به حسب موارد مفصل می‌شود بحث کیف خیلی در واقع، کیف یعنی چگونگی، از این فضای لغوی آوردند در یک فضای اصطلاحی استفاده کردند. یکی از چیزهایش بحث رنگ‌ها است، طعم‌ها است یک چیزهای دیگر است،

خوب در کیف گفته می‌شود که حرکت راه دارد یعنی کیف می‌شود مسافت حرکت، یعنی چی کیف می‌شود مسافت حرکت یعنی چی یک رنگ می‌شود مسافت حرکت یعنی حالت بالقوه ای و بالفعلی و این خروج تدریجی در آن انجام می‌گیرد، مثلاً شما یک سیب که نگاه می‌کنید از رنگ سبز خیلی تند که شروع می‌کند تا می‌رسد به رنگ زردی خیلی ناب و عالی یا از یک رنگ خاص شروع می‌کند تا به رنگ قرمزی خیلی زیبا می‌رسد به آنجا که منتهی می‌شود، این توجه داشته باشید ربطی به بحث‌هایی که فیزیکدانان مطرح می‌کنند که رنگ هست یا نیست ربطی به این‌ها ندارد بالاخره یک چیزی در خارج هست که در ما نمود چی پیدا می‌کند نمود زردی، قرمزی، سبزی پیدا می‌کند و این‌ها قطعاً در خارج باید با همدیگر متفاوت باشند.

علامه طباطبایی در آثارش این بحث را مطرح کرده خود فیزیکدانان متأسفانه در بحث‌های معرفت شناسی همین را جز مباحثی آوردند فرض کنید معلوم نیست که آنچه در خارج است این باشد که ما می‌فهمیم اگر اینجوری است علامه می‌گوید خود شما از چه راهی به اینجا رسیدید که رنگ در خارج نیست. از حواس استفاده کردید یا از راههای دیگر استفاده کردید، اگر



حواس نمی‌تواند ما را به خارج ارتباط بدهد و این علم نامعتبر باشد شما از چه راه‌هایی هر چه بگویی از روش تجربی داری استفاده می‌کنی. یا باید بگویی از روش عقلی استفاده می‌کنم که روش عقلی نداشتید یا از روش تجربی استفاده می‌کنم از روش تجربی استفاده می‌کنید شما می‌توانی از روش تجربی نامعتبر استفاده بکنی برای قضاوت در چیزی که می‌خواهی خیلی جدی بگیری و چقدر جدی گرفتند، این مسئله را، اگر جدی است پس به این معنا است شما نمی‌توانید این فضا را یعنی بحثی که مطرح می‌کنند نمی‌توانید به معنای این بگیرد پس حواس ما نمی‌تواند اعتبار معرفت شناختی داشته باشد. چون ما از طریق حواس این نکته‌ها را فهمیدیم پس یک داستان‌های دیگری پیاده کنید در حوزه معرفت شناسی در حوزه‌ها در علوم حسی باید یک بحث دیگری یعنی مراتب حس را باید توضیح بدهیم دخالت عقل را باید توضیح بدهیم مراتب متعددی از معارف چند سطحی داریم این لایه‌ها همه‌اش می‌آید قضاوت می‌کند می‌گوید این که شما یکسره می‌بینی این جوری نیست این به شکل ابر است، ولی ابر خیلی فشرده است بعضی می‌گویند نه آن وسط‌هایش هم خالی نیست به لحاظ یک جور بروز حالت ابری نشان می‌دهد از این منظر، می‌خواهم بگویم مواظب باشیم یک چیزی شنیدیم آقایان می‌گویند رنگ در خارج وجود ندارد تمام شد، ما این همه رنگ می‌بینیم رنگ در خارج وجود ندارد پس به چی اعتماد بکنیم. آن‌ها با چی به این رسیدند که در خارج رنگ نیست اگر او اعتبار دارد از روش تجربی استفاده کرده آن هم روش تجربی است

؟؟؟\*\*

\*نوکانتی یعنی چی، روش حسی و تجربی را

؟؟؟\*\*

\*در هر صورت می‌خواهم بگویم همان حرفهای مهم را کاملاً توجه کنیم بومی بشود، بله کانتی این بحث را می‌کند، ساختارهایی که ما داریم من می‌خواهم بگویم خود این‌ها از کجا می‌فهمیم، توجه کنید. خود این داده‌هایی که می‌گوییم می‌گوییم شرایط بر ما، این شرایط از کجا فهمیدیم خود این شرایط بالاخره به جایی باید برسد که آنجا تسلیم بشوی بگویی معرفت

؟؟\*\*

\*صرف نیستند چه فرقی است بین نقطه ای اولی که قبول می‌کنند با نقطه‌های بعدی توجه کنید، این‌ها بحث‌های معرفت شناسی است یک طرحی دارد داده می‌شود، راجع ادراک‌شناسی فلسفی بحث خواهیم کرد. ببینید یک وقت راجع کیف مطرح می‌شود این می‌شود بستر حرکت مسافت حرکت یک وقتی راجع کم یعنی یک مقوله دیگری که یعنی مسافت حرکت می‌تواند باشد کم، کم یعنی این امتدادها مثل اندازه‌های متعدد و امثال این‌ها. یک گیاه می‌بینید از یک سانتی متری به ده متری امتداد پیدا کرده این یک نوع حرکت است حرکت در کم، یعنی مسافت حرکت کم است یک نوعش وضع است، وضع یعنی نسبتی که یک شیء با اشیای پیرامونی خودش پیدا می‌کند.

مثلاً اگر شما یک جایی نشستید وقتی حرکت دورانی داشته باشی، حرکت در واقع نقلی انتقالی نداری ولی حرکتی دارد اتفاق می افتد و آن حرکت در مقوله وضع است، یعنی وضع دارد تغییر می کند یعنی نسبت این شیء با اشیاء پیرامونی دارد تغییر می کند. یک مقوله دیگر که راحت ترین مقوله حرکت است حرکت در عین است، حرکت در عین یعنی چی بستر مکان یعنی ما از اینجا بلند بشویم به کجا برویم پیش در بایستیم اینجا عرض کردند مکان چیست، مکان را ما اغلب آن کف زمین می گیریم ولی مکان را می گویند مقدار حجمی که این شیء را پوشش داده تا آنجا، یعنی مکان حقیقی شیء این مقدار حجمی است که انسان پوشش داده که از اینجا بلند بشود برود تا پیش در کل این حجم را می گوئیم در واقع مسافت حرکت عینی این می شود عین این می شود آن مکان و مسافتی که برای این شیء در نظر بگیریم.

تا قبل از صدر المتألهین این چهار مدل از حرکت یعنی چهار نوع مسافت را قبول داشتند یعنی حرکت در مکان را قبول می کردند، حرکت که آسان ترین حرکت که می گوئیم همین به ذهن می رسد، ولی حرکت در کم یعنی کمیت آن تغییر می کند حرکت در کیف، یعنی کیفیت آن تغییر می کند، حرکت در وضع یعنی وضعیتش و نسبتش با اشیای پیرامونی تغییر می کند این چهار تا و آن ها یعنی پیش از صدر حرکت در ذات شیء را محال می دانستند، حرکت در ذات شیء یعنی حرکت جوهری یعنی یک شیء به حسب ذاتش تغییر بپذیرد و تحول بپذیرد، این را می گفتند نشدنی است استدلال هایی برای این بحث داشتند نه اینکه آن ها متوجه نبودند متوجه بحث بودند استدلال هایی را مطرح می کردند می گفتند این در واقع امکان پذیر نیست

صدرا بر اساس مبانی که مطرح کرده، مثل اصالت وجود مثل تشکیک در وجود به اینجا رسیده حرکت در جوهر نه تنها ممکن است بلکه اتفاقاً همه حرکت های دیگر وابسته به حرکت در جوهر است. یعنی تا شما بنیاد شیء تغییر نکند ظواهر شیء که همان کمیت و کیفیت و وضع و امثال این ها باشد تغییر نمی کند. لذا مهم ترین دلیلی که جناب صدر المتألهین برای حرکت جوهری می آورد همین تغییر های در دامنه ها است یعنی اعراض دامنه های یک جوهر هستند وقتی اعراض یعنی کمیت، کیفیت، وضع شیء مکان شیء رنگ شیء اندازه شیء که دارد تغییر می کند که این ها اعراض است، معلوم می شود هویت بنیادین آن دارد تغییر می کند که این ها دارند تغییر می کنند. حرکت جوهری یک حرکت نامحسوس است. یعنی باید بگوئیم معقول، عقل آن را دریافت می کند

یک مثالی را جناب استاد عبودیت در آثارشان مطرح کردند جالب است برای اینکه نامحسوس شدن روشن بشود، ایشان این توضیح داده گفته شما فرض کنید اگر صفحه ادراکی ما چشم ما مثلاً فقط در امتداد سطح ببیند تجمیع نتواند ببیند فقط سطح را بتواند ببیند یعنی این صفحه را نگاه بکنید یک چشمی که فقط این سطح را می تواند ملاحظه بکند. آن وقت شما یک سطح دیگری بگیرید که به شکل قائمه وار بر او وارد بشود و از آن طرفش رد بشود شما احساس می کنید این چشمی که سطحی می بیند، در امتداد سطح که مشاهده می کند چی مشاهده می کند همیشه یک خط می بیند، وقتی آن سطح دارد این سطح را طی می کند همیشه او یک خط می بیند هیچ متوجه سطح نخواهد شد. چنانچه اگر شما بر فرض مثال یک چشمی تعبیه بکنید که این چشم در فضای همین مثال که مطرح کردیم مثال جرجی هم می شود مطرح کرد مثلاً شما اگر یک خط بگیرید از همین چشمی که

سطحی است از این سطح بگذرانید، همیشه این چشم چی می بیند یک نقطه می بیند خطی در کار نیست یک نقطه یک خط را البته ریاضی فلسفی ما این ها که میگویم امکان پذیر نیست یعنی همیشه خط پایان سطح است، همیشه نقطه پایان خط است، همیشه سطح پایان جسم تعلیمی است، همیشه جسم تعلیمی پایان یک جسم است، جسم نداشته باشی جسم تعلیمی نداری، جسم تعلیمی نداری سطح نداری، سطح نداری خط نداری، خط نداشته باشی نقطه نداری

چقدر بحث کردند آیا واقعاً نقطه در خارج داریم یا همه اش به شکل انحنا است. اولاً نقطه در صورتی خواهیم داشت شما اگر شیشه ای را بشکنید یک نوک مخروط واقعی شکل بگیرد یک تیزی واقعی حقیقی که آن تیزی قابلیت سطح نداشته باشد. خیلی ها می گویند امکان پذیر نیست یعنی همه اش امتداد دارد یک چنین فضایی وجود دارد، خیلی بحث کردند ما خط در خارج داریم همه اش سطح های انحنای پذیر است، آیا وقتی این بحث که مطرح کردن یعنی آیا واقعاً یک چیز مضلع داریم یا به شکل انحنا و قوسی هست این فضاها مطرح است، لذا بحث فرضی است می گوئیم فرض می کنیم

شما فرض کنید یک سطحی داشته باشید یک چشمی در امتداد این فضای در واقع سطح وجود داشته باشد یک خطی را شما اگر وارد بکنید این چشم دائماً چی می بیند نقطه فقط می بیند یعنی اگر این خط وارد بشود و آرام آرام در حال حرکت باشد از آن طرف بخواهد خارج بشود فقط نقطه هیچی دیگر فقط می گوید یک نقطه ای پیدا شد، این نقطه هست، نقطه نابود شد، این جور مشاهده می کند، یا مثلاً وقتی سطح که وارد می شود می گوید من یک خطی دیدم دیدم بعد این خط نابود شد، در حالیکه آن سطح داشت رد می شد، حالا شما بعد ایشان مثال را راجع حرکت جوهری پیاده کرده، حرکت جوهری در امتداد زمان است. حرکت جوهری یعنی ذات یک شیء در ذات یک شیء در امتداد کشش زمانی مورد مطالعه قرار بگیرد این چشم و اعضای حسگری که ما داریم این ها حداکثر چیزی که می بینند حقایق سه بعدی مشاهده می کنند، یعنی ما حقیقت را طول و عرض و عمقش را می بینیم یعنی امتدادهای ثابت و پایدار آن را می بینیم امتدادهای ناپایدار آن را مشاهده نمی کنیم

بینید از منظر فلسفی اگر کسی از افق بالا نگاه کند این انسان یک حقیقت کشدار از زمان تولد تا پیری است یعنی کشش را می بیند این کش دارد به این سمت اینجوری است. ما در عالم ماده که سه بعدی از این منظر در فضای محسوس که سه بعدی فقط می بینیم دائماً می گوئیم یک شخصی به دنیا آمده این شخص می گوئیم که دارد تغییر می کند، آن کشش و امتدادش برای ما محسوس نیست هی تغییر تغییر بعد می گوئیم نابود شد رفت، همیشه همین سه بعدش را مشاهده می کنیم یعنی طول و عرض و عمقش را مشاهده می کنیم امتداد زمانی او را مشاهده نمی کنیم. همیشه بسترهای حرکت اینجوری است در فضای حرکت جوهری هم به این شکل است.

## حرکت جوهری

حرکت جوهری که صدرا مطرح می کند. وقتی توضیح می دهد جوهر شیء در حال تغییر و تحول است مثلاً راجع هسته خرما وقتی مسئله را پیاده می کنید صدرا می گوید مواظب باشید تغییر و خروج تدریجی این شیء از حالت وضعیت اول به

وضعیت دوم فقط در رنگ و اندازه و این‌ها نیست ذاتش متحول می‌شود. یعنی ذاتش اول حالت جمادی دارد، یک مراحلی طی می‌کند تا به تدریج آن وقت که هسته خرما است نه رشد دارد نه تغذیه دارد نه تولید مثل دارد هیچ یک از این‌ها نیست، ولی وقتی در تحت شرایط ویژه قرار گرفت تحول‌های اساسی در بنیاد جوهرش اتفاق می‌افتد، آرام آرام مقطع پیمودن از جمادیت به نباتیت یک دفعه انجام نمی‌گیرد، این حقیقت تدریجی است، آرام آرام ما به وضعیت‌های مثلاًهی از جمادیت دور می‌شود به وضعیت نباتیت نزدیک می‌شود یک حالت‌های میانه وجود دارد حتی صدرا گاهی اوقات نشان می‌دهد می‌گوید ما در طبیعت هم یک چیزهای میانه بین جماد و نبات هم داریم، گیاه هم داریم مثل مرجان‌ها یک حالت وسطیت دارند چنانچه بعداً وقتی شما وضعیت گیاهی را طی کردید تا به گیاهان بسیار پیشرفته وقتی می‌رسید ما یک گیاهانی داریم بین گیاه بودن و حیوانیت هستند

مثلاًن زمان‌ها وقتی درخت خرما که حالات حیوانی دارد، سرش را قطع بکنی می‌خشکد هیچ درختی اینجور نیست وقتی سر خرما را قطع بکنی خشک می‌شود در واقع ویژگی‌هایی مثل ویژگی‌های حیوانات از خودش بروز می‌دهد. الان نگاه کنید این چیزها که نشان می‌دهند گیاهان گوشتخوار این‌ها خیلی واضح است یک چیزهای بین حیات نباتی و حیات حیوانی وجود دارد، حالا اگر شما در نظر بگیرید یک موجودی را که در آن قابلیت شدن تا حیوانیت وجود دارد این‌ها تحولات ذاتی جوهری می‌پذیرد، مقاطعی از جمادیت را طی می‌کند تا می‌رسد به مقاطع گیاهی، مقاطع گیاهی را طی می‌کند تا می‌رسد به مقاطع حیوانی، این مسیر ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به انسانیت انسانیت بر اساس تحول جوهری یک شیء شکل می‌گیرد یعنی یک چیز عارضی سطحی نیست اینکه یک موجودی به قدرت تحلیل و فهم کلی دست پیدا بکند این به تحول جوهری این شیء نیازمند است همین ابتدا فرض کنید از اول وقتی شروع می‌شود مراحلی را که دارد طی می‌کند، تا می‌رسد به مرز صدرا می‌گوید اوایل کار که فقط ادراکات حسی و همی است این یک حیوان بالفعل است و انسان بالقوه، می‌تواند فرقی با دیگر حیوانات چیست این که می‌تواند انسان بشود، ولی انسان نیست حیوان بالقوه است،

حالا انسان را ایشان دومعنا کرده یک انسان فکور یک به معنای الهی انسان، فکور یعنی می‌تواند فکر کند. همین شخص در یک مدار تحولات ذاتی هست که به جایی می‌رسد الان می‌تواند قوانیت را درک کند، قانون را می‌تواند بفهمد، می‌تواند تولید علم بکند، علم این شده انسان فکور، چنانچه اگر بخواهد در واقع انسان الهی بشود انسان متأله بشود اگر بخواهد به آن فضا برسد که حقیقت انسان آنجا است باید صفات الهی پیدا کند تخلق باخلاق الله به آن سمت این بر اساس تحولات جوهری است مثلاً از منظر صدر المتألهین خودسازی یک تحول ذاتی جوهری است اگر ما مأمور شدیم اعمالی انجام بدهیم این اعمال حرکات در نهایت جوهر ذاتمان را متحول بکنند، چه جوری متحول می‌شود در صورتیکه اندیشه‌های بنیادین، ارزش‌ها تغییر می‌کند اگر تغییر کرد حقیقت ما عوض خواهد شد

ایشان توضیح داده صدر المتألهین از سنین انسان‌ها را توضیح داد از چند سالگی به چند سالگی این‌ها را توضیح می‌دهد تا چهل سالگی چه اتفاقی می‌افتد مراحل کمال انسان را بر اساس سنین، حالا می‌شود خدشه کرد نکرد خود این کار زیبا است حرکت جوهری را تبیین بکنی مقاطع مختلف این حرکت جوهری کجا نبات است کجا حیوان است، کجا

انسان فکور است کجا انسان الهی است، این‌ها مقاطع را به لحاظ مباحث سنی و عوامل دیگری که در اینجا هست ایشان نشان داده است.

\*\*\*؟؟؟

\*سؤال خوبی بود اتفاقاً یکی از بحث‌های مهم در اینجا است. اصلاً طبیعت هر کس چه جور می‌بینیم هر کس یک حقیقت واحد ناپایدار است ما باید ناپایداری را با وحدتش جمع کنیم هر وقت توانستیم این دو بعد را ناپایداری با حفظ وحدت و یگانگی او را در نظر بگیریم به فهمی از حرکت دست پیدا کردیم، در همه حرکت‌ها همینجوری است یک سببی که حرکت می‌کند در کیفیتش در کمیتش، ما باید ثبات را در عین ناپایداری، پایداری را در عین ناپایداری در نظر بگیریم اگر این کار را توانستیم بکنیم یعنی یک واحد متغیر هستیم من اگر اینجا حساب کردیم وحدت آن شخصیت محفوظ خواهد بود یعنی یک واحد است، این واحدی است که دارد می‌شود می‌شود اگر دقت کنید مراحل بعدی فعلیت مرحله قبلی است یعنی تمام آنچه در مراحل قبلی است به نحو دیگر در اینجا حاضر است و البته این شیء می‌گوید من قابلیت شدن به یک مرحله جدیدتر را هم دارم.

در این فضا دقت کنید آن وحدتش محفوظ است در عین ناپایداری آن، باید بتوانیم این دو تا را کنار هم جمع کنیم اگر نتوانیم کنار هم جمع کنیم تصویر حرکت را انجام ندادیم می‌شود در واقع مثل نقطه نقطه‌های اگر حرکت را نقطه نقطه ببینید بله وحدتش منصرم شده از بین رفته وحدتی نداریم آن یک چیز دیگر است یک چیز دیگر است، از کجا شما می‌گویید این انسان همان انسان ده سال قبل بیست سال قبل است. به دلیل اینکه یک انسان در حال شدن است، نکته‌های دیگری عرض کردم که آن مراحل قبل در حرکت جوهری یک چیزی ایشان توضیح می‌دهم این را بگویم فضای ذهنیتان روشن‌تر می‌شود در سوالی که کردید.

## حرکت جوهری افقی و عمودی

حرکت جوهری دو مدل داریم یک حرکت جوهری افقی داریم یک حرکت جوهری عمودی یعنی یک حرکت جوهری داریم به تعبیر این‌ها خلع بعد از در واقع لوث است یعنی شما می‌آیید چکار می‌کنید یعنی شما یک صورتی می‌دهد تدریجاً مثل اینکه آب تبدیل به هوا می‌شود هوا تبدیل به آب می‌شود اینجا تکاملی نیست تکاملی اتفاق نمی‌افتد. ولی یک حرکت جوهری داریم لوث بعد از لوث است یعنی چی یعنی این کمالاتی که من الان دارم وقتی وضعیت جدید من می‌آید درست است شخص این کمالات در بستر حرکت از بین می‌رود ولی کمال بعدی که می‌آید کمال برتر است، کمال برتر یعنی چی یعنی همه قبلی‌ها را دارد نه شخص آن‌ها را، نوع آن‌ها را دارد، مع الاضافه، یعنی از یک جهت این هم حافظ این شیء است یعنی شما فضاها کمالات نقص‌ها را می‌کنید کمالات قبلی‌ها را دارید، یک کمال برتر شما در نظر می‌گیرید

صدرا این نکته را توضیح داد در حرکت تکاملی انسان، حرکت تکاملی به معنای سعادت نیست، تکامل به معنای سعادت نیست توضیحی که ایشان می‌دهد درست هم هست همه به طرف کمال می‌رویم انا الله و انا الیه راجعون همه داریم به طرف

خدا می‌رویم و این کمال این وجودی است، یعنی همه داریم اشتداد وجودی پیدا می‌کنم اما سعادت و شقاوت در بستر کمال معنا دارد، یعنی یک توضیحاتی دارم شما به چه سمت و سویی داری حرکت می‌کنی، نمی‌خواهم واردش بشوم به طرف اسمای جمالی و کمالی حق پیش می‌روی یا به طرف اسمای جلالی حق پیش می‌روی یعنی به طرف انتقام حق پیش می‌روی یعنی ما که داریم این فضاها را پیش می‌بریم همه مان حتی کافر هم در حال تکامل است ولی تکامل است به طرف چی، تکامل است به طرف شیطانیت، تکامل است به طرف حیوانیت درنده بودن تکامل به این سمت لذا وقتی این مسیر طی می‌شود

مثلاً کسی که جهنمی است این یک وجود ضعیفی ندارد، وجود بسیار قوی دارد، قدرتی که قوت وجودی که آجا هست لذاست وقتی گفته می‌شود آتش جهنم را مقایسه با آتش دنیا بکنید مثل اینکه هفتاد بار بشوید تا بشود آتش دنیا خوب این بدن می‌تواند آن را تحمل بکند؟ اصلاً تا چند کیلومتری نزدیکش بشوی پودر می‌شوی اینجوری نیست یعنی این قوت وجودی هم اشتداد پیدا می‌کند هم برای جهنمی هم برای مؤمن منتها برای مؤمن در جهت کمال و جمال پیش می‌رود برای یک در واقع کسی که اهل شقاوت است این توضیحات که دادند می‌گویند به طرف اسمای جلالی به طرف اسمای انتقامی حق پیش می‌رود خواستم بگویم آن وحدت که مأخوذ می‌شود در خصوص انسان یک وحدت مأخوذ می‌شود، در بستر ناپایداری در عین پایداری آن یک بحث است، یک بحث این است که اگر حرکت استکمالی باشد مثل انسان همه آن ظرفیت‌های قبلی در ظرفیت بعدی هست،

\*\*\*؟؟؟

\*لزومش به همان استدلال‌هایش بر می‌گردد که چه استدلال‌هایی داریم بر اینکه این حرکت جوهری دارد اتفاق می‌افتد توضیحی که این‌ها دارند این است که یکی از توضیحات که می‌دهند این است نسبت اعراض با جوهر چی می‌دانید مگر اعراض معالیل جوهر نیستند یعنی یک جوهر است که این رنگ‌ها را این اندازه‌ها را این ویژگی‌ها را بروز می‌دهد از خودش حالا اگر این اعراض تغییر کرد می‌شود اعراض تغییر بکند ولی علت تغییر نکند، یعنی بدون هیچ تغییر و تحولی در اینجا، بله یک وقت می‌گویید علت مثلاً کمال مطلق است، آن یک حساب خاص خودش را دارد، در اینجا می‌گویند علت مباشر تغییر و تحول خودش هم باید تغیر و تحول بکند، برگردیم به استدلال‌هایی که در این قسمت است، این علت مباشر اگر تغییر نکند این معالیل مباشر تغییر نخواهند کرد. وقتی ما نقطه در تغییر اعراض می‌بینیم معلوم می‌شود تقریر در نقطه جوهر هم وجود دارد.

این بحثی بود که من فکر می‌کردم بخشی از ساعت کلاسمان را می‌گیرد من وارد بحث مقوله ادراک و علم از منظر نگاه فلسفی می‌شویم ولی یک کمی طول کشیده، دیر هم شروع کردیم در هر صورت جلسه نخست ما حساب می‌شود دوستان استراحت نیم ساعته داشته باشید یک ربع به ده کلاسمان شروع بشود بحث بعدی ما بحث حقیقت علم و ادراک از منظر فلسفی است عرض خواهیم کرد والسلام علیکم ورحمه الله